

رهبران فکری مشروطه غربمآهیت، اهداف، ترفندها

جواد سلیمانی

اشاره

بسیاری از مواضع فکری و سیاسی منورالفکران غیر مذهبی دهه دوم و سوم انقلاب اسلامی ایران با اندیشه‌ها و ترفندهای روشن فکران لیبرال عصر انقلاب مشروطه شباهت دارد؛ حتی در برخی موارد شعارها و راه کارهای آنان برای نفوذ و استحاله هویت دینی ملت مسلمان ایران کاملاً بر یکدیگر منطبق می‌باشند. از این رو، نوشتار حاضر به طور فشرده و گذرا به افکار، فعالیت‌ها، و ویژگی‌های شخصیتی دو تن از رهبران فکری مشروطه غربی در ایران پرداخته، راه کارهای آنان را برای مبارزه با نیروهای مذهبی جامعه ایران مورد بررسی قرار داده است.

پیش درآمد

جریان‌های روشن فکری در تاریخ يك صد سال اخیر ایران در يك برش کلّی به دو دسته مذهبی و غیر مذهبی (لانیك) تقسیم می‌شوند:

روشن فکری مذهبی جریانی است که هدف اصیل و واقعی آن در درجه نخست، تبیین معارف دین به زبان روز و استخراج پاسخ‌های اسلام به پرسش‌های نوظهور دنیای معاصر بوده و در رتبه بعد، درصدد است با عملیاتی کردن دیدگاه‌های شریعت، درباره مسائل روز زمینه حاکمیت دین در نظام نوین جهانی را فراهم آورد و احکام شریعت را در قلمرو سیاست، حکومت، فرهنگ، اقتصاد، مدیریت و اخلاق به اجرا درآورد. توجه به رسالت سنگین روشن فکری دینی، چهره‌های موفق این جریان الزاماً می‌بایست از قوه اجتهاد در استنباط احکام اسلام و تخصص در فهم و استخراج مبانی دینی در قلمرو نظام حکومتی و اجتماعی اسلام برخوردار باشند و علاوه بر این، مقتضیات دنیای معاصر و احتیاجات روز و نیازهای جامعه جدید را خوب تشخیص دهند. از این رو، بسیاری از کسانی که عشق و علاقه اصلاحگری و یا شوق روشنگری در سر داشتند، ولی از یکی از دو شرط مزبور بی‌بهره بودند، توفیق پندانی در تنویر افکار جامعه و خدمت به آیین و ملت نداشتند. برخی از آن‌ها به دلیل ناآشنایی و یا آشنایی سطحی با معارف اسلام، به جای اسلامی کردن جامعه، تفسیرهای لیبرالیستی و یا مارکسیستی از آن ارائه دادند و سرانجام، خود و پیروانشان را دچار التقاط و انحراف نمودند.

برخی دیگر به دلیل بیگانگی از مقتضیات عصر حاضر، نتوانستند نسل جدید را به خود جذب کنند و کارایی اسلام را برای حل معضلات فکری و فرهنگی و اداره زندگی انسان معاصر به اثبات رسانند.

اما از چهره‌های سرشناس و موفق این جریان در آستانه انقلاب اسلامی ایران، می‌توان از حضرت امام خمینی و شهید مطهری نام برد.

حضرت امام خمینی (قدس سره) علاوه بر تبیین فلسفه و نظام سیاسی اسلام در نوشته‌ها و مباحث ولایت فقیه و سخنرانی‌های خویش، در عمل نیز نظام جمهوری اسلامی ایران را بنیاد نهاد، که کم‌ترین حاصل آن استقلال و آزادی ملت ایران از سلطه استعمار و استبداد و تکوین قانون اساسی و مقررات قضایی و اقتصادی بر اساس موازین اسلام بوده است.

شهید مطهری نیز در تبیین دیدگاه‌های فلسفی و کلامی و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی اسلام به زبان روز، و نقد و بررسی اندیشه‌های نوظهور غربی بر اساس قرآن و سنت و هدایت فکری نسل جدید سهم وافری داشته است، به گونه‌ای که تا به امروز آثار ایشان پاسخگوی ذهن پرسشگر جوانان در فضای آکنده از شبهه‌ها و وسوسه‌های التقاطی محیط‌های فرهنگی کشور بوده است.

جریان روشن فکری غیرمذهبی در نقطه مقابل جریان مذهبی نسبت به آموزه‌های دین، هیچ‌گونه تقیدی نداشته، بلکه در برخی موارد، تلاش نموده است مرزها و حدود شرعی را در نور دیده، باورهای دینی جامعه را تضعیف نماید.

روشن فکر غیرمذهبی پیش از هر چیز، در پی رشد و ترقی تمدن غربی در ایران بوده است و از آن رو که گمان می‌کرده تمدن غرب در عصر نوزایی به دنبال گریز از کلیسا و عصبانگری از مسیحیت، تولّد یافته، بناچار او نیز باید نهاد روحانیت و مرجعیت شیعه در ایران را آماج حملات خویش قرار دهد و بنیاد ایمان دینی ملت را سست نماید تا از این رهگذر، بستر ظهور ایرانی‌آباد و ترقی و فرنگی مآب را پدید آورد.

آن‌ها برای نلی به اهداف خیالی خویش، نه تنها باورها دینی، بلکه گاه منافع و فرهنگ ملّی خویش را به بیگانه فروخته اند. به عقیده آن‌ها، تمام نیکی‌ها و آمال و آرزوی بشر در غرب و غربی شدن نهفته است، و هر آنچه مانع دست‌رسی ما به فرهنگ و تمدن موجود غرب است، باید از سر راه برداشته شود؛ چرا که عامل عقب‌افتادگی انسان از قافله تمدن بشری خواهد شد.

متأسفانه از نوشته‌ها و گفته‌های برخی از آنان به روشنی پیداست که آنان نه تنها از اسلام چیزی نمی‌دانسته‌اند، بلکه حتی از مبادی فرهنگی غرب اطلاع صحیحی نداشته‌اند، و صرفاً فریفته مظاهر زیبای شهرها و مذبوحات و تولیدات و کارخانه‌ها و لذت‌های ظاهری آن شده بودند. حتی از جنگ‌های خونین و اسفناک مغرب زمین بوی خوش اخلاق انسانی استشمام می‌کردند.

برخی معتقدند: اینان فاقد اصل و ریشه درست، و از نظر اخلاقی و مالی مبتلا به فساد بوده‌اند. علاوه بر این، هرگز غرب را از لایه لای آثار متفکران سازنده تمدن غرب - یعنی افرادی همچون کانت و دکارت - نشناخته و بدیه فلسفی محکمی نداشته‌اند. (چنان‌که پیش‌تر آن‌ها در دوران جوانی در محیط‌های غربی و فضای آکنده از لایبالی‌گری غربی رشد نموده‌اند و از این رو، هرگز طعم ایمان را نچشیده و جماعت متدین را درک نکرده‌اند.

این گروه از روشن‌فکران طول تاریخ ایران نه تنها ملّت را به قلّه‌های موهوم رفاه و ترقی نرسانده، بلکه همواره بر فقر و فلاکت گرفتاری مادی مردم افزوده و غالباً خود در حاشیه توده ملت در رفاه بسر برده‌اند. آنان به دلیل خودباختگی در برابر غرب، همواره جاده صاف کن ورود استعمار و تنزیه‌کننده بیگانگان در افکار عمومی ملت از طریق روزنامه‌ها و کتاب‌ها و سخنرانی‌های خود بوده‌اند. حاصل تلاش آنان در بدنه حاکمیت انعقاد قرارداد‌های ننگین، و ثمره حضورشان در نهاد‌های فرهنگی کشور شیوع خودباختگی نسل جوان در مقابل غرب، و آقای اندیشه‌های باطل متفکران غربی در اذهان خالی دانشجویان و دانش‌آموزان بوده است.

آنان از این طریق، نسل جوان را به چالش التقاط و تزلزل در باورهای دینی و بعضاً گریز از اسلام کشاندند که ثمره آن زوال روح مقاومت اسلامی در نسل نورسته و نیرومند جامعه در مقابل سلطه بیگانه بوده است. از این رو، بسیاری از انقلاب‌های ارزشی آزادی خواهانه مردم ایران با فعالیت آن‌ها استحاله و به انحراف کشانده شد.

برای نمونه، جریان مزبور با تلاش چشمگیر و مؤثر خویش، در آستانه انقلاب مشروطیت ایران، آن‌ها را از هویت دینی خویش تهی کرد و به نفع استعمار و استبداد رضاخان به انجام رسانید. انقلاب مشروطیت، که در آغاز با هدف محدود کردن قدرت سلاطین قاجار - عمال حکومتی منعقد گردید و به دنبال اجرای عدالت در جامعه بود، سرانجام، با رواج اندیشه‌های به ظاهر آزادی خواهانه و ترقی جویانه منورالفرکان غیرمذهبی، به مشروطه غربی منتهی گردید و به نفع انگلیس صادره شد. از این رو، به تدریج، علما از رهبری آن‌کناره گرفتند و مردم نیز از میدان بیرون رفتند و عنان حاکمیت به دست رضاخان افتاد.

اکنون با توجه به رشد گرایش‌های منورالفکری غیردینی در دهه دوم و سوم انقلاب، و نیز شباهت فراوان شخصیت‌ها، ترفندها و اندیشه‌های آنان با منورالفرکان حامی مشروطه غربی در آستانه انقلاب مشروطیت ایران، این نوشت به طور فشرده به هویت، روش‌ها و اندیشه‌های دو تن از روشن‌فکران دین‌گریز و مروج فکر مشروطه غربی در ایران می‌پردازد تا از این رهگذر، ماهیت منورالفرکان لیبرال و مخالف حکومت اسلامی بیش‌تر آشکار گردد.

1. میرزا فتحعلی آخوندزاده

بستر رشد و بالندگی فکری

یکی از چهره‌های مشهوری که در انعقاد نطفه مشروطه غربی نقش بسزایی داشته، میرزا فتحعلی آخوندزاده است. وی به سال 1228 در «نوخه» یکی از محلات «شکی» از ایلات قفقاز، که آن روز جزو ایران بود، متولد گردید. (در 22 سالگی به تقلیس آمد و به عنوان وردست عباسقلی بیگ، معروف به «بکی خان»، مؤلف و نویسنده دانشمند و مترجم فرمانفرمای روس در قفقاز، استخدام گردید. در ورقه استخدامی او آغاز خدمتش به تاریخ اول نوامبر 1834، مطابق یازدهم رجب 1250 (پس از تصرف خاک قفقاز توسط دولت روسیه) ثبت گردیده است. (

آدمیت می‌نویسد: «در همان مدرسه‌ای که میرزا فتحعلی در تقلیس زبان ترکی درس می‌داد، با همکار و همفکر ارمنی اش خاچا طور ابویان (1810-1846) دوستی یافت. ابویان، نویسنده رمان "از خم ارمنستان" است و بی‌شک به همان اندازه که میرزا فتحعلی از مسجد بی‌زار بود، با کلیسا سرسبز داشت.» (

فقاز در آن روزگار، دروازه تمدن غرب به ایران به حساب می‌آمد؛ چرا که روشن‌فکران روسیه به شدت تحت تأثیر پیشرفت‌های غرب قرار گرفته، آثار و کتب اندیشمندان غرب را ترجمه و ترویج می‌کردند و پتر کبیر، امپراتور روسیه، در صدد غربی کردن

روسیه بود: از این رو، پس از فتح قفقاز توسط روسیه، در خلال جنگ های ایران و روس، زمینه آشنایی و ارتباط نزدیک ایرانیان با روشن فکران روسیه فراهم آمد. در اثر این آشنایی، اندیشه های اصلاحی غربی از طریق زبان و قلم افرادی همچون میرزا فتحعلی به مناطق داخلی ایران وارد می شد.

دیدگاه ها و نقطه نظرها

میرزا فتحعلی در اثر مشاهده نابسامانی و عقب افتادگی ملت ایران از قافله تمدن غربی و گرفتاری های ایرانیان در عصر قاجار از يك سو، و همجواری با اصلاحگران غرب زده و سکولار روسی از سوی دیگر، در نسخه های به ظاهر شفاف بخش خویش برای پیشرفت ملت ایران، چند نکته را پیشنهاد می کرد که در رأس همه آن ها، نفی دین از جامعه قرار داشت. وی دین را افیون دولت و ملت می شمرد و می گفت: «يك چند نیز خدمت معشوق می کنیم... با دین و مذهب و با اعتقاد و ایمان زندگانی کرده ایم... يك چند نیز برای امتحان، بی دین و بی مذهب و بی اعتقاد و بی ایمان، با معرفت و فیلسوفیت تعیش بکنیم تا ببینیم حالت ما بدتر می شود یا بهتر.» () او همچنین معتقد بود، همچنان که اروپا پس از پشت کردن به دین در عصر نوزایی، به چنین ترقی خیره کننده ای رسید و حضیض ذلت به اوج عزت نایل آمد، سعادت سایر ملت ها نیز در گرو نفی دین از صفحه زندگی سیاسی و اجتماعی شان می باشد. از این رو، بر خلاف ملوک خان با صراحت لهجه می گفت: «الآن در کل فرنگستان وینگی دنیا، این مسأله دایر است که آیا عقاید باطله یعنی اعتقادات دینی موجب سعادت ملک و ملت است یا این که موجب ذلت ملک و ملت است؟ کل فیلسوفان آن اقالیم متفقند در این که اعتقادات دینی موجب ذلت ملک و ملت است در هر خصوص.» ()

آخوندزاده به درستی می دانست در ایران دو عامل حیاتی در بقا و استمرار حیات دینی نقش کلیدی دارند: یکی سنت عزاداری برای سیدالشهدا (علیه السلام) و دیگری تقلید از مراجع بزرگ دین. از این رو، در نوشته های خویش، به جنگ این دو پدیده احیاگر مکتب تشیع رفته از عزاداری سه انتقاد می کند: اول این که آن را در تعالیم دین، امری بی ریشه و بی اصالت می خواند تا از این رهگذر، کسانی که از روی تعهد اصیل دینی بدان گرایش دارند، در روش خود تجدیدنظر کنند.

دوم آن که عزاداری را از جهت روان شناختی، مایه شیوع غم و اندوه به جای شادی و نشاط دانسته، آن را برای جامعه ایران، که درگیر صدها مشکل پیچیده و تلخ می باشد، مضر می شمارد تا بدینوسیله، افراد ضعیف الایمان را به ترك عزاداری وادار نماید.

انتقاد سوم او به پیامدهای منفی اقتصادی عزاداری و تعطیلات ناشی از آن باز می گردد. به عقیده او، این امر به بازماندن مردم از داد و ستد و تعطیلی مشاغل منجر می شود؛ می گوید: «بنای تعزیه را روزگاری دیلمیان و صفویان "به اقتضای پولیتیکای خودشان" رواج دادند. آن سبب حال از میان رفته، اما به هر کجا می روی، تعزیه برپاست. مگر مصیبت و درد خود آدم کم است که با نقل گزارش هزارساله اوقات خود را دائماً تلخ بکند و به جهت عمل بی فایده از کسب و کار باز بماند؟ از این تعزیه داری اصلا نه برای تو فایده ای است و نه به جهت امام.» ()

عجیب است کسی که دین را «افیون ملت ها و دولت ها» می داند، از حسین بن علی (علیه السلام) با لفظ «امام» یاد می کند. پاسخ این معما آن است که برخی از روشن فکران سکولار ایران همچون بعضی از غربزدگان معاصر ما برای دین زدایی از جامعه، طبق يك فرمول دوگانه و گیج کننده ای عمل می کنند: از يك سو، بر اساس اندیشه های الحادی و کینه ای که نسبت به دین دارند آن را عامل لذت و خواری جلمه می خوانند و از سوی دیگر، برای پیش گیری از واکنش فشر مندین فوراً در فراز دیگری از سخنان خویش از رخی از مقدّسات همچون ائمه طاهرین (علیهم السلام) تجلیل می کنند تا بدینوسیله، جایگاه اجتماعی در حال فروپاشی خویش را ترمیم کنند. آن ها با تکرار این روش، به تدریج، حساسیت مردم را نسبت به مقدّسات دین از بین برده، سطوت احکام شریعت را می شکنند و هر بار قدری از غیرت دینی جامعه می کاهند تا از این رهگذر، ملت را نسبت به آیینشان بی مبالا کنند و زمینه تکوین نظام لیبرال و جامعه «لائیک» را فراهم آورند.

آخوندزاده گشودن باب اجتهاد و تقلید در ایران را عامل رکود و تشدّد شمرده، آن را مغایر سبک علمی می داند و در اشعارش می گوید:

«علم را تقلیدشان بر باد داد	ای دو صد لعنت بر این تقلید باد
جهل ما را اجتهاد آمد بدر	الحذر از اجتهاد، ای با خبر
این همه غوغا و تشویش جهان	اختلافات همه ایرانیان
هم ز تقلید است و هم از اجتهاد	سینه چاک از هر دو می خواهیم داد.» ()

و یا در جای دیگر می گوید: «ما دیگر از تقلید بی زار شده ایم. تقلید خانه ما را خراب کرده است. الا در این صدد هستیم که فلاّح تقلید را از گردن خودمان دور انداخته، از ظلمانیت به نورانیت برسیم و آزاد و آزاده خیال بشویم.» ()

این در حالی بود که خود او به تقلید از پترکبیر، پیشنهاد تغییر خط ایرانیان را به عنوان راه کاری برای نیل به ترقّی ارائه می داد، در حالی که نه روسیه و نه ترکیه هیچ یک با تغییر خط خویش به تمدّن دست نیافتند و به عکس، کشورهای هم‌چون ژاپن بدون تغییر خط، به پیشرفت های چشمگیر صنعتی نایل آمدند.

اندیشه تغییر خط

پیشنهاد تغییر خط از سوی آخوندزاده گام دیگری برای اصلاحات مترقیانه به حساب می آمد. به گزارش آدمیت، اندیشه میرزا فتحعلی (در مورد خط) در دو مرحله متمایز تحوّل کلی یافت: یکی مرحله اصلاح الفبا؛ دوم تغییر خط. در مرحله نخست، نقطه های حروف را دور انداخت. وجه تمایز حروف را همان شکل حروف قرار داد، حرکات - یعنی اعراب - را جزو حروف و در پهلوی آن ها نوشت. بعدها بر این طرح، از ملکم خان (میرزا فتحعلی ناظم الدوله) ایراد گرفت و تقطیع حروف را نیز لازم شمرد. ()

در مرحله دوم، فکر میرزا فتحعلی بکلی تغییر یافت؛ معتقد گردید که اصلاح الفبا چندان فایده ای ندارد. خط باید عوض شود و الفبای لاتینی جایگزین آن گردد و البته از سمت چپ به راست نوشته شود و بر این پایه، طرح تازه ای ریخت و آن نمودار تکاملی اندیشه اوست. ()

آنچه مهم است انگیزه او از اصلاح و تغییر خط است. از لابه لای کلماتش، انگیزه های متفاوتی قابل استنباطند. برخی از فراز های نوشته هایش نشانگر آن هستند که وی در این امر متأثر از پترکبیر بوده است؛ زیرا می نویسد: «پتر دید که خط قدیم روس ها مانع رقی ملّت است؛ در علوم، آن را ترک نموده، با حروف لاتین خطی نو ایجاد کرد. عوام و کشیشان و اشراف مملکتش بر مخالفتش برخاستند، فریاد زدند که دین ما از دست خواهد رفت... پتر به حرف حقا اعتنا نکرده و در عزم خود مردانه بود... به سبب همین ط جدید اناّ فاناّ رو به ترقّی نهاد.» ()

ولی چنان که پیش تر آمد، هیچ رابطه منطقی بین تغییر خط و پیشرفت يك ملت وجود ندارد؛ چنان که اروپاییان در عصر نوزایی یا عهد انقلاب صنعتی در اثر تغییر خط به فناوری برتر جهان دست نیافتند. از این رو، تأسی آخوندزاده از روش پتر را چیزی جز يك تقلید کورکورانه نمی توان پنداشت. اما از مطاوی کلامش به دست می آید که انگیزه او از این عمل، فاصله گرفتن از خط عربی به عنوان خط متون دینی کشور بود. وی گمان می کرد یکی از راه های جدایی ملت از دین، که به زعم خویش آن را عامل عقب ماندگی مردم می دانست، جدا کردن مردم از ادبیات دینی است. از این رو، خواست از طریق بیگانه کردن نسل ها از خط و نوشتار عربی، به طور طبیعی زمینه دور افتادن از متون دینی را فراهم آورد. وی با طرح مرحله به مرحله تغییر خط، عملیات جدایی ملت از متون دینی و تقریبشان به متون عربی را دنبال می کرد.

آخوندزاده در برخی از کلماتش، ضمن اهانت به مسلمانان فاتح ایران، خط عربی را موجب دشواری تحصیل دانسته، می نویسد: «یکی از آثار شوم غلبه تازیان وحشی بر مرز و بوم ایران این است که خطی را به گردن ما بسته اند که به واسطه آن تحصیل سواد متعارف هم برای ما دشوارترین اعمال شده است.» سپس از آرزوی خود چنین پرده بر می دارد: «الآن منتهای تلاش و آرزوی مصدّف کمال الدوله این است که ملت خود را باری از دست این خط مردود و ناپاک، که از آن قوم به یادگار مانده است، خلاص کند؛ ملتش را از ظلمت جهالت به نورانیت معرفت برساند.» ()

از برخی شواهد به دست می آید فکر مرموزانه تغییر خط ابتدا توسط خود اروپاییان برای سلطه فرهنگی بر مسلمانان و بیگانه نمودن ملت های مسلمان از فرهنگ اسلام به سلاطین اسلامی پیشنهاد شد و آخوندزاده این اندیشه شیطانی را از اربابان اروپایی خویش به ارث برده بود از این رو، چنان که آدمیت در بیان علل انعقاد فکر تغییر خط در ذهن آخوندزاده بدان اشاره می کند و می گوید: «دو عامل تازه در ذهن میرزا فتحعلی تا اندازه ای مؤثر افتاد و او را در عقیده تغییر خط راسخ گردانید: یکی مضمون نامه شارل میسر فرانسوی مشاور فؤاد پاشا صدراعظم عثمانی. او تغییر الفبای ترکی و اخذ الفبای لاتینی را پیشنهاد کرد...؛ و دیگری آزمایش عملی دولت روس.» ()

خودباختگی در برابر غرب

نکته قابل توجه در اندیشه آخوندزاده احساس کهنتری و خود کم بینی نسبت به فرهنگ غرب و هیچ اندگاری میراث فرهنگی خودی

است؛ به گونه ای که همه علوم را که توسط اسلافش به زبان فارسی یا عربی به رشته تحریر درآمده بودند، چیزی جز ظلمت و جهل نمی دید و علوم بیگانه را، که به زبان لاتین نگاشته شده بودند، نورانی می خواند. از این رو، می خواست با تغییر خط «ملاّنت» از ظلمت جهالت به نورانیت معرفت برساند.» ()

از امثال آخوندزاده باید پرسید: اگر شما با دین و اولیای دین، کتاب خدا و سَدّت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ائمّه طاهرین(علیهم السلام) دشمنی داریو کلام آن ها را معرفت نمی دانید، به چه دلیل اسفار ملاّ صدرا و اشارات و قانون و شفاى بوعلی را، که توسط فرهیختگان ایرانی به رشته تحریر درآمده اند و حتی اروپاییان برخی از آن ها را به عنوان منابع تحقیق گران بهای خویش مورد تکریم قرار می دهند، معرفت نمی پندارید، ولی گفته های آگوست کنت و کانت و روسو را علم ناب می دانید؟

از سخنان آخوندزاده برمی آید که نه تنها علوم دینی، بلکه محصولات فکری دانشمندان مشرق زمین را هم علم نمی دانسته و همه چیز را در یافته های فلاسفه و جامعه شناسان و اندیشمندان غربی می دیده است. از این رو، سخت از مسدود بودن راه انتقال آسان علوم غربی به مدارس مسلمانان تأسف می خورده و آن ها را صرفاً به دلیل عدم آشنایی با آن علوم بی سواد می خوانده است. وی در نامه ای به میرزا ملکم چنین می نویسد: «دولت روس پس از تسخیر داغستان - یعنی از دو سال پیش - برای زبان های مردم آوار و چین و چرکس الفبای جداگانه ای با حروف لاتین درست کرده اند و در مدارس آن جا، که تازه گشاده اند، خط جدید را تدریس می کنند و پاره ای کتاب های اسلامی را به همان خط برگردانده اند. آنان صاحب سواد و علم خواهند شد. اما اهل بسایط قفقاز، قریب به دو میلیون، از نکبت خط قدیم اسلام، مثل حیوان هنوز کور و بیسواد مانده اند.» () غرب زدگی چنان در تار و پود آخوندزاده اثر کرده بود که همه کمالات اخلاقی و انسانی شرق را در مقابل پیشرفت فناوری غرب نادیده می گرفت؛ او چنان مبهوت علوم غربی شده بود که تمام علوم مشرق زمین را هیچ می انگاشت، مردمش را حیوان و دانشمندان را بی سواد و دانش آن ها را امور لاطایل می پنداشت.

وی با نشر آثار و اندیشه های خویش، آن هم با لباس اصلاح طلبی، در میان روشن فکران ایران، نقش بسزایی در تکوین فکر مشروطه غربی به عنوان نظام سیاسی مترقیانه و سعادت آفرین ایفا نمود، به گونه ای که آثار و نوشته هایش زمینه مخالفت با روحانیت و آموزه های دینی، و روی کار آمدن عناصر غیرمکتبی و تشکیل مجلس سکولار را فراهم آورد.

در مورد شخصیت آخوندزاده باید گفت: وی در عین دغدغه اصلاح گرایانه به دلیل بیگانگی از فلسفه خلقت و هدف زندگی بشر، غایت رشد ملت ها را در ترقی مادی آنان و گسیل شدن به سوی تمدن غرب، حتی به قیمت خروج از مرزهای شریعت و مقدّسات ملی و میهنی شان می بیند. دین دلیل، جدایی ملت از شریعت و تحقیر فرهنگ خودی و اقتباس و ستایش مؤلّفه های عصر نوزایی را راه نجات ایران می پندارد.

از این رو، آدمیت در معرفی او می نویسد: «اعی اخذ دانش و حکمت و مدنیت غربی است، اندیشه ساز ناسیونالیسم ایرانی است، نقّاد سیاست و دین است و معتقد به تفکّیک مطلق سیاست از دیانت. دشمن دولت استبدادی و هرگونه حکم رانی فردی است، هواخواه مشروطیت عقلی - عرفی بر پایه حقوق طبیعی است، هاتف اصلاح دینی و پروتستانتیسم اسلامی است.» ()

2. میرزا ملکم خان ناظم الدوله

زندگی فردی و سیاسی

در میان روشن فکران غرب زده، میرزا ملکم خان در رشد مشروطه خواهی، بخصوص در میان طیف فرهنگی و اهل مطالعه آن عصر، نقش مهمی داشت. او پسر میرزا یعقوب ارمنی و متولد 1249 ق بود که با حمایت پدر از ده سالگی برای تحصیل علم و دانش به اروپا رفت و در یکی از مدارس فرانسه که در آن در زمینه «پلی تکنیک» و فلسفه علوم سیاسی و مهندسی تدریس می شد، تحصیل نمود. () وی پس از بازگشت به ایران برای نخستین بار، خط تلگراف بین مدرسه «دارالفنون» و قصر شاهی را راه اندازی کرد، مهارت های ویژه او مایه حیرت مردم آن عصر شد، به طوری که آدمیت می نویسد: «این آزمایش هایی که از خواص شیمیایی و فیزیکی در مدرسه و خارج می کرد، چون برای مردم آن زمان جنبه غرابت و تازگی داشت و جز معدودی از خواص، کسی به علل و اسباب طبیعی آن - چنان که باید - آشنا نبود، برای او یک امتیاز زبردستی و تردستی و چشم بندی در اذهان ساده تولید کرد.»

اقدامات چشم گیر و قابلیت های ممتاز او در کشور به زودی موجب جلب نظر دربار و فرهیختگان کشور گردید. از این رو، به تدریج، با نشر اندیشه های اصلاحی خود، زمینه مشروطیت را فراهم آورد؛ از جمله پس از بازگشت از پاریس، رساله ای تنظیم کرد و تحت عنوان کتابچه غیبی به پی روی از آنچه در مملکت عثمانی «تنظیمات» خوانده می شد، اصول و قواعدی برای اصلاح امور پیشنهاد کرد، و به وسیله میرزا جعفرخان مشیرالدوله به ناصرالدین شاه داد.

دومین اقدام مهم ملکم تأسیس فراموش خانه بود. او برای اولین بار، بین سال های 1276 و 1277 قمری نخستین لژ فراماسونری را در ایران تأسیس کرد. () چه پس از مدتی فراموش خانه ملکم با درخواست حاج ملاّ علی کنی از ناصرالدین شاه تعطیل گردید، ولی

پس از مدتی دولتی مجمع و جامع «آدمیت» بر اساس تعالیم ملوک شکر گرفت که در این میان، «جامع آدمیت» که متشکل از طرفداران اندیشه ملوک بود، در بسیاری از وقایع پیش از مشروطه دخالت جدی داشت. (وی در مدتی که در ایران به سر می برد، در انعقاد قرارداد ننگین «رویتز» نقش مهمی ایفا نمود. قرارداد ننگین «رویتز» قراردادی بود که با همکاری ملوک و میرزا حسین خان سپهسالار به بارون ژولیوس رویتز واگذار گردید. به موجب آن، حق بهره برداری از مراغه، معادن، جنگل ها، اراضی حاصلخیز، گمرک های جنوب، انحصار کشیدن خطوط مخابرات و راه آهن و... به مدت هفتاد سال در ازای دریافت یک وام 25 ساله با بهره 5 درصد به یک یهودی تبعه انگلیس به نام اسرائیل یوسفات، معروف به «رویتز»، واگذار گردید. (

ملوک از سال 1307 سفیر ایران در انگلیس بود. در همین مدت، امتیاز فضاخت بار «لاتاری» را منعقد کرد که منجر به عزل وی از تمام مناصب دولتی اش گردید و بعد توسط دادگاهی در انگلستان در رابطه با یک کلاه برداری محاکمه شد. در مدتی که بی کار بود، نامه های ملتمسانه ای در جهت ارجاع مجدد شغلی به دربار شاه نوشت، ولی از سوی شاه پاسخ مثبت دریافت ننمود. همین امر موجب گردید به مبارزه با دربار برخیزد؛ روزنامه قانون را تأسیس کرد و در آن به نکوهش حکومت ایران و وزرای فاسد ناصرالدین شاه پرداخت. در طول این مدت، وی افکار خود را در روزنامه می نوشت و به خورد مجامع فرهنگی ایران می داد و راه کار های پیشرفت و تمدن را به ایرانیان ارائه می کرد. (از واکنش افراد در قبال سکوت یک ساله ملوک در مورد اصلاحات در ایران به دست می آید نوشته های او نقش مهمی در تکوین نهضت و اندیشه های ترقی خواهانه بزرگان ایران داشته است. امین الدوله خطاب به ملوک در همین زمینه چنین می گوید: «راستی بد می کنید، بکلی ترک ما گفته اید. بنده هم از لاج جناب عالی تبدیلی پیش گرفته، نه می نویسم نه می گویم، نه به پروگرس (Progrese) پیشرفت و ترقی [کار دارم، نه معتقد به سیویلیزاسیون [تمدن [هستم...]]»؛ و در نامه بعدی به طور جدی، نوشت: خیلی به مرفومات شما محتاجیم، تنها مهیج و محرک، همان نوشتجاتی است که از جنابعالی برسد...».)

اندیشه های سیاسی و اجتماعی

روزنامه قانون در ایران توسط همکار ملوک، میرزا آقاخان کرمانی، توزیع می شد. (ملوک در مقالات این روزنامه، طرح نظم نوین اداره ایران را ارائه می کرد تا بدین وسیله، کشور از عقب افتادگی و واپس ماندگی در آمده، به پیشرفت های غرب نزدیک گردد. نظام مورد نظر ملوک نظام سلطنت مشروطه بود. وی معتقد بود برای ترقی ایران، چاره ای جز تغییر ساختار نظام حکومتی از سلطنتی مطلق به مشروطه نیست؛ همان گونه که غرب نظام سلطنتی فئودالیت را کنار نهاد و به جایش نظام مشروطه را جایگزین کرد و در نتیجه، به تمدن خیره کننده ای دست یافت، رشد تمدن ایران نیز در گرو همین تغییر است. نظام مشروطه مورد نظر ملوک دارای سه رکن اساسی مجلس، هیأت وزرا و شخص شاه بود که در این میان، مجلس در رأس سایر قوا بود، به گونه ای که مجلس علاوه بر وضع قانون، قدرت نظارت بر اجرای قانون را در دست داشت و می توانست وزرا را استیضاح و عزل کند. در حقیقت، وی حکومت را همچون نظام لیبرال - دموکراسی غربی کاملاً برخاسته از رأی مردم و تمام قوت آن را در نمایندگانی مردم متمرکز می نمود. (وی بحث «سلطنت مشروطه» و «مجلس شورای ملی» را پس از 1300 هـ.ق - یعنی 24 سال پیش از انقلاب مشروطه - بیان کرد و در سال 1302 ق کتابچه کوچکی در مورد «قوانین اساس دولت و قوانین اداره مملکت» نوشت که میرزا محمدعلی خان فرید الملک، منشی سفارت ایران در لندن در یادداشت های روزانه خود (16 شعبان 1302) می نویسد: کتابچه مزبور با این عبارت شروع شده بود: «[در] دول منظم دو قوانین هست. یکی قوانین اساس دولت و دیگر قوانین اداره مملکت، و پس از آن بیان سلطنت مشروطه و سلطنت مطلق بود.»)

ملوک قایل به دو مجلس یکی «مجلس اقطاب» و دیگری «مجلس وکلای ملت» بود. از ظاهر کلامش بر می آید که وی معتقد بود: اعضای «مجلس اقطاب» لزوماً نباید توسط ملت تعیین شوند، ولی اعضای «مجلس وکلای ملت»، که گاه از آن به «مجلس شورای ملی» یاد می کرد، می بایست توسط مردم انتخاب شوند. (از این رو، در روزنامه قانون (رمضان 1309) می گوید: «به اقتضای یک قرار مطلق، تشخیص و تدوین و استقرار قوانین باید حکماً به مشورت و به تصدیق دو مجلس دوگانه باشد: یکی مجلس وکلای ملت که خود ملت انتخاب می کند و یکی دیگر مجلس اقطاب که مرکب است از فضلا و کمالین قوم.»)

وی در روزنامه قانون (ذیحجه 1307) وظیفه مجلس شورای ملی و خصوصیات نمایندگان را چنین ذکر می کند: «باید اقلاً صد نفر از مجتهدین بزرگ و فضیلت نامی و عقلای با معرفت ایران را در پایتخت دولت در یک مجلس شورای ملی جمع کرد و به آن ها مأموریت و قدرت کمال داد که اقلاً آن قوانین و آن اصولی که از برای تنظیم ایران لازم است، تعیین و تدوین و رسماً اعلام نمایند. ثانیاً، موافق یک قرار مضبوط، خود را، یعنی آن مجلس شورای ملی را، مواظب و مراقب و موکل اجرای قانون قرار بدهند. بدون این شرط آخری، یعنی بدون وجود یک مجلس ملی، که دائم مراقب اجرای قوانین باشد، بهترین قوانین دنیا بی اثر و بی معنی خواهد ماند.»

سپس به شاه طعنه زده، می گوید: «گر پادشاه ما - چنان که مکرر می گوید - واقعاً طالب نظم ایران است، پس چرا این مجلس شورای ملی را یک روز زودتر فراهم نمی آورد؟ سببش همان است که خود پادشاه مکرر بیان فرموده: از برای تنظیم یک دولت میل پادشاه کافی نیست. باید خود خلق این قدر شعور را داشته باشند که به مقام طلب قانون برخیزند.»

نورایی می گوید: روزنامه قانون در جریان جنبش مشروطه خواهی تأثیر عمده دارد و اهمیت آن یکی در نشر عقاید آزادی و قانون

طلبی و دیگر در تعالیم ایجاد جمعیت حزبی است.» ()

میرزا ملک خان ده سال پس از برکناری از پست های دولتی و زندگی در اروپا، به سال 1316ق در دوران پادشاهی مظفرالدین شاه، سفیر کبیر ایران در رم شد و تا ده سال این سمت را دارا بود. وی دو سال پس از پیروزی انقلاب مشروطه در سال 1326ق در سوئیس درگذشت. ()

سبک ویژه در برخورد با جریان های مذهبی

چنانچه پیش تر گذشت، وی اساساً از يك خاندان ارمنی و پرورش یافته مدارس ارمنه فرانسه به شمار می آمد. از این رو، هیچ گونه دل بستگی به اسلام نداشت. ولی به دلیل دینی بودن جامعه ایران، صلاح نمی دید با احساسات دینی مردم روبه رو گردد. به همین دلیل، در نوشته هایش، در عین ترویج مشروطه غربی و سیاست منهای دیانت، از ستیز مستقیم با دین خودداری می کرد و به دوستان روشن فکر خود نیز توصیه می کرد: برای رسیدن به مقصود خود، ابتدا به جنگ دین مردم نروند. وی در گفتوگو با آخوندزاده [در مورد ارشاد و راه نمایی] «ساکنین مملکت عثمانیه و ایران و قفقاز، تأکید می کند: [از آن جا] که [آن ها] پیرو یکی از ادیان سه گانه اسلام و نصرانیت و یهود هستند، نباید ارشاد را از انتقاد دینی شروع کرد.» ()

وی معتقد بود: «جامعه های غیر اروپایی هنوز به مرحله علمی نرسیده اند و باید زمینه ترقی این ملل را با رواج تفکر علمی آماده گردانید. ولی چون معتقدات ایمانی پا برجای است، نباید آن معتقدات را مورد حمله قرار داد؛ زیرا کمکی به ترقی نخواهد کرد و بر عکس، بر مقاومت اهل ایمان خواهد افزود.» ()

او خطاب به آخوندزاده می نویسد: «تو، میرزا فتحعلی! بدان که به دین هیچ يك از ایشان نباید بچسبی و نباید به ایشان بگویی که اعتقاد شما باطل است و شما در ضلالت هستید... تو بدین شیوه ناملایم برای خود هزار قسم مدعی و بدگو خواهی تراشید و به مقصود خود هم نخواهی رسید. هرکس از ایشان از روی لجاجت و عناد حرف تو را بیهوده و دلایل تو را پوچ خواهد شمرد و زحمت تو عبث و بی جا خواهد شد. چرا به دین ایشان می چسبی؟ تو دین ایشان را کنار بگذار و در خصوص بطلان آن هیچ حرف مزن...» ()

این در حالی است که ملک در گفت گوی دیگر خود با آخوندزاده با زیر سؤال بردن همه ادیان با يك برهان به ظاهر منطقی شیوه دین زدایی مدرن را به وی می آموزد، ابتدا با تکیه بر این نکته که پیش از دین حضرت موسی(علیه السلام) و عیسی(علیه السلام) و محمد (صلی الله علیه وآله)، ادیان شرک آمیز دیگری همچون آتش پرستی و بت پرستی بوده اند. می گوید: «ادیان متعدده باطله در دنیا ظهور داشته است؛ از قبیل دین بت پرستی و آتش پرستی و برهمنی و کثرت آلهه یونانیان... عقل انسانی متحیر است که آیا به چه سبب خداوند عالم آن نوع ادیان باطله را چندین هزار سال قبل از ظهور ادیان ثلثه صحیحه پایدار و برقرار گذاشته است.» حکم عقل آن است که خداوند در ظهور و بقای آن ادیان باطله مداخله ای نداشته، بلکه همه آن ها را مردمان زیرک و ریاست طلب به جهت ذیل خودشان احداث نموده اند.» ()

وقتی که بطلان ادیان قدیمه بر پیروان اهل کتاب روشن کرد، می گوید آن وقت «بلا اختیار بطلان ادیان خودشان را نیز از آن ها قیاس خواهند کرد و خواهند فهمید که اگر دین در دنیا لزوم می داشت، چرا چندین هزار سال خداوند عالم پیغمبر بر حق نفرستاده که آن ادیان باطله را از روی زمین کم کند تا زمان حضرت موسی. سگر تا آن زمان این دنیا و این بندگان تعلق به او نمی داشت؟ یا مگر تا آن زمان خوابیده بود و بعد بیدار شده دید که دنیای او را ادیان باطله ملوث کرده اند. آن وقت به فکر فرستادن حضرت موسی و دیگر رفقایش افتاد؟» ()

این جملات نهایت بی اطلاعی روشن فکر لیبرال ایران از معارف دین را می رساند، به گونه ای که ملک، این چهره معروف و مشهور آن، نمی داند پیش از حضرت موسی(علیه السلام) پیامبران متعددی در جوامع بشری حضور داشتند و نه تنها جوامع هیچ گاه خالی از حجت الهی نبودند، بلکه پیش از تشکیل اجتماع بشری، اولین مخلوق الهی حضرت آدم(علیه السلام)، خود پیامبر خدا بود و داستان آن به طور مفصل در قرآن مجید ذکر گردیده است.

براه های مزبور از گفتار ملک نشانگر آن هستند که اساساً او به هیچ دینی اعتقاد نداشت؛ حتی به دین خانوادگی ارمنی خویش پایبند نبود؛ همان گونه که بر طبق وصیتش پس از مرگ او را در شهر «بُرن»، که دارای دستگاه سوزاندان اجساد است، بدنش را سوزانده و خاکستر جسدش را در کوزه ای ریختند و به وارث او تحویل دادند. ()

ویژگی های شخصیتی

ملک اساساً در زندگی به هیچ ارزشی پایبند نبود و شخصیت ثابتی نداشت؛ گاه به عنوان يك منجی و اصلاحگر، نسخه های شفا بخش برای ایرانیان می پیچید گاه خود با اخذ رشوه از بیگانه برای عقد قراردادهای ننگین علیه ایران دلالی می کرد و یا با حقه بازی و

کلاه برداری زندگی می گذرانید. وقتی شاه قرارداد «لاتاری» را لغو کرد، ملکم تلگراف لغو قرارداد امتیاز را به مبلغ چهل هزار لیره به یک شرکت انگلیسی فروخت. ()

در همین اوقات، که لغو امتیاز «لاتاری» در اروپا آشکار گردید، خریدار امتیاز لاتاری که از جریان لغو آن مطّلع شده بود، ملکم را به عنوان کلاهبردار در محاکم انگلستان تعقیب کرد. ()

جاه طلبی و مال پرستی و بی هویتی شخصیتی او در نامه ای که برای ناصرالدین شاه پس از معزول شدن از سمت های دولتی نگاشته به خوبی هویدا است. او می گوید: «والله، بالله، هر يك از تكالیف را که اشاره بفرمایید، قبول خواهم کرد. به همه حالت راضی هستم، مگر بی کاری، حتی بی کاری را هم قبول خواهم کرد، اما به شرط این که اسباب گذران من مهیا باشد. اگر بخواهند هم گرسنه باشم و هم بی کار بمانم، این نخواهد شد. من اگر حقّه بازی کنم (اشاره به شعبده بازی و کارهایی از این قبیل)، سالی هفت، هشت هزار تومان عاید من می شود. اگر فراموش خانه برپا کنم، سالی بیست، سی هزار تومان مداخل می کنم...» ()

چنانچه پیداست او از ارتکاب اعمال منکر باکی نداشت و همه چیز، حتی تأسیس فراماسونری، را برای کسب درآمد شخصی روا می دید.

نتیجه گیری

اهداف، راه کارها و ویژگی های این دو رهبر فکری مشروطه غربی، که نقش مؤثری در سکولاریزه کردن نهضت مشروطیت ایران ایفا نموده اند، ما را به نتایج ذیل رهنمون می سازند:

1. افیون خواندن دین در دهه سوم انقلاب در حقیقت استمرار تکاپوی روشن فکران لیبرال عصر مشروطه می باشد؛ روشن فکرانی همچون میرزا فتحعلی آخوندزاده که خودباختگی در برابر غرب، بی اطلاعی از تعالیم اسلام، پرورش در محیط های آموزشی غربی، تحقیر ملت و ستّ های آنان از مهم ترین ویژگی های شان به شمار می آید.

2. مخالفت با عزاداری سنتی حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) مبارزه با مسأله تقلید و رابطه مقلّد و مرجع، که امروزه از قلم و زبان برخی از عناصر سکولار ترویج می شود، ابزاری است که منورالفرکان الحادی عصر مشروطه از آن به عنوان ابزاری برای از بین بردن حیات دینی ملت ایران استفاده می کردند، و با توجیّهات به ظاهر معقول، آن را پی می گرفتند.

3. روشن فکر لیبرال نه تنها قایل به جدایی روحانیت از مدنیت و دیانت از سیاست می باشد، بلکه در نهان خویش، اصل وجود خدا را انکار کرده، به اطاعت از هیچ دینی، حتی در قلمرو حیات فردی، اعتقاد ندارد. این حقیقت از نامه نگاری های میرزا فتحعلی و ملکم خان به وضوح پیداست.

4. جریان روشن فکر «لائیک» همواره خود را ملزم به مبارزه علنی با نهادهای مذهبی جامعه نمی بیند، بلکه برخی از آن ها تا رسیدن به مرحله مدنیت منهای روحانیت، با تأیید زبانی دین و حتی واگذاری برخی مناصب به رهبران دینی موافق می باشند. بنابراین، همواره نهادهای دینی جامعه باید نسبت به اقبال جریان های لیبرال با احتیاط برخورد نمایند.

1- ر.ک: بازتاب اندیشه در مطبوعات ایران، قم، مرکز پژوهش های صدا و سیما، ش 14، اردیبهشت 1380، ص 65، گفتگو با دکتر مددیپور.

2 و 3 و 4. ر.ک: فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، خوارزمی، چ 1، 1349، ص 10 و 14 و 16.

5الی 12- همان، ص 193 و 191 / ص 210 / همان، ص 277 و 180 و 72 و 73 / ص 73 و 74.

13الی 17- همان، ص 74 و 75 / ص 74 / ص 75 و 76 / پیش گفتار.

18- محمدرضا فشاهی، از گاتها تا مشروطیت: تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران، تهران، گوتنبرگ، 1354، ص 438 و 439 و ر.ک: فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدّمه نهضت مشروطیت، سخن، 1340، ص 94.

19- محمدرضا فشاھی، پیشین، ص 439.

20 و 21 موسی نجفی و موسی فقیه حقانی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، 1381، ص 600 و 559.

22- ر.ك: فرشته نورایی، تحقیق در افکار میرزا ملکم خان ناظم الدوله، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی، چ 1، 1352، ص 167 / محمدرضا فشاھی، همان، ص 440 تا 444 / فریدون آدمیت، فکر آزادی، ص 108 تا 110.

23 و 24- فرشته نورایی، پیشین، ص 122 و 123.

26- ر.ك: فریدون آدمیت، فکر آزادی، ص 113 تا 149.

28 و 29- همان، ص 148-149.

30- همان، ص 149.

32، 33، 34- فرشته نورایی، پیشین، ص 46.

35 و 36- همان، ص 46 و 47.

37- ر.ك: محمدرضا فشاھی، همان، ص 448.

38- ر.ك: فریدون آدمیت، فکر آزادی، ص 108 و 109.

39- ر.ك: محمدرضا فشاھی، همان، ص 444.

40- پیشین، ص 441.